

# وحدت صوری و کلی از

## دیدگاه سوارز

ترجمه و تلخیص: مریم صانع پور  
محقق گروه غرب‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی

فرانسیس سوارز (۱۵۴۸ - ۱۶۱۷) یکی از مؤثرترین فلاسفه دورهٔ رنسانس بود که مقالهٔ زیر به بررسی نظریات وی در مبحث «کلیات» می‌پردازد:

### کلیات

سوارز معتقد است کلیات بر دو قسمند: ۱- مفاهیم مستقل از عملکرد ذهن. ۲- مفاهیم وابسته به ذهن. اگر کلیات، بعنوان مفاهیم مستقل از عملکرد ذهن در نظر گرفته شوند باید بنحو جزئی یا فردی، در عالم خارج وجود داشته باشند که در اینصورت کلیت برای آنها صفتی ذاتی نیست؛ بنابراین نمی‌توان برای کلیات - در عالم واقع - وجودی جدا از جزئیاتشان تصور کرد و نامیدن آنها بعنوان کلی تنها یک «نامگذاری عرضی»<sup>۴</sup> می‌باشد؛ زیرا مثلاً اگر «جان» بعنوان یک وجود جزئی در نظر گرفته شود قابل اشتراک بین افراد کثیر نمی‌باشد، درحالی‌که آنچه بوسیلهٔ اذهان درک می‌شود قابلیت اشتراک بین افراد کثیر را دارد.

بنابراین می‌توان کلیات را شامل طبایعی دانست که از طریق عملکرد فعالانهٔ عقل، قبول اشتراک می‌کنند. در این معنا هر وجود فردی و جزئی - در حالتی بالقوه و مشابه نسبت به مفهوم کلی - بر عملکرد کلیسازای ذهن تقدم دارد. سوارز معتقد است کلیات بالفعل، بصورتی مستقل از ذهن وجود ندارند. او در این زمینه مانند ابن‌رشد و توماس آکوئیناس می‌اندیشد.

سوارز دو تلقی متفاوت را از صورت مطرح می‌کند: الف) صورتی که در ذهن است و کلیتی بالفعل دارد. ب) صورتی که در فرد خارجی است و دارای تفرد و

### چکیده

تلقی متفاوت سوارز و اسکاتس دربارهٔ «نامگذاری» منشأ پیدایش دو دیدگاه متفاوت وابستگی کلیات بالفعل به ذهن انسان از یکسو و نظریه نومیالیستی اسکاتس از سوی دیگر شده است. در بررسی دو تلقی نامگذاری عرضی و نامگذاری ذاتی، سوارز نامگذاری طبایع کلی را از نوع تسمیهٔ عرضی و حاصل شباهت اسنادی مبتنی بر رابطهٔ علی میان مبنای عینی و کلی بالفعل موجود در ذهن می‌داند و تسمیهٔ ذاتی را دربارهٔ کلیات انکار می‌کند.

مفهوم کلی حاصل یک جریان انتزاع ذهنی است و شباهتی واقعی میان افراد یک نوع وجود دارد که مبنای طبیعت مشترک و ماهیت می‌باشد ولی تمایزات طبایع خارجی امور واقعی و عینی هستند. اما روان‌شناسی تکوینی مفاهیم کلی، نظریه سوارز و اسکاتس را دربارهٔ کلیات بسیار شبیه یکدیگر می‌داند.

### کلید واژه‌ها

کلیات؛	شباهت؛
نامگذاری عرضی؛	تمایز؛
نامگذاری ذاتی؛	سوارز؛
کلی بنیادی؛	اسکاتس؛
طبیعت مشترک؛	رنالیست میانه‌رو.

1. entia realia. 2. entia rationis.  
3. in re. 4. denominatio extrinseca.

## نامگذاری

در مبحث نامگذاری می‌توان دو تلقی را مطرح نمود: الف) نامگذاری عرضی: ممکن است نامگذاری یک شیء با توجه به خارج از ذات آن باشد، همانگونه که گفته می‌شود: چیزی در جایی است (با ملاحظه مکان آن) یا در وقتی است (با ملاحظه زمان آن).

ب) نامگذاری ذاتی: در اینصورت نامگذاری شیء با توجه به چیزی، درون ذات آن صورت می‌گیرد، مانند آنکه چیزی سفید نامیده می‌شود، بخاطر سفیدی آن.

سوارز نامگذاری طبایع کلی را از نوع تسمیه عرضی می‌داند و تسمیه ذاتی را درباره کلیات انکار می‌نماید. او می‌گوید: کلیت طبایع خارج از ذهن، بواسطه نامگذاری عرضی حاصل می‌شود. کلی طبیعی موجود در افراد - بوسیله نامگذاری عرضی - بر ارتباط میان «طبیعت جزئی شیء موجود در خارج» با «مفهوم صوری موجود در ذهن» دلالت دارد.

بنابراین، هنگامیکه سوارز درباره کلی، سخن می‌گوید منظورش کلیت یا اشتراک‌پذیری، بعنوان یک صفت ذاتی، نمی‌باشد بلکه وی معتقد است که این کلیات، ارتباطی علی با صورت موجود در عقل دارند که از طریق آن صورت، افراد کثیر، مورد ادراک قرار می‌گیرند؛ بنابراین کلیت، صفت ذاتی برای آنچه کلی نامیده می‌شود نیست.

صورت در اشیاء، امری کلی است زیرا می‌تواند مفهومی عینی<sup>۸</sup> باشد که بگونه‌ای هماهنگ و بنحوی علی، مفهوم ذهنی<sup>۹</sup> را، که آن نیز امری کلی است، تعیین بخشد و لذا سوارز صورت عینی را بمنزله علت برای صورت ذهنی تلقی می‌کند.

بنابراین هرچند سوارز صورت فردی و صورت ذهنی را کلی می‌داند اما ارتباط این دو کلی را به شباهت اسنادی آنها نسبت می‌دهد، زیرا وی نامگذاری کلی را از نوع

هیچ شکلی از کلی نمی‌تواند بنحو بالفعل، ذاتی و مستقل از ذهن وجود داشته باشد. صورتهای اشیاء فردی درواقع کلیاتی بالامکان هستند که می‌توان بواسطه انتزاع از این صورتهای «کلیات را در نقش بازنمایششان» ایجاد کرد.

جزئیات می‌باشد.

بنابراین، همانگونه که افراد خارجی، متعدد و کثیر هستند وحدت صوری ماهیت فردی نیز دچار تعدد و تکرار می‌شود لذا صورت موجود در هر فردی - که اولاً موضوع انتزاع صورتهای ذهنی بعنوان یک مفهوم و ثانیاً صورتی ذهنی است که افراد کثیر را نمایش می‌دهد - دارای کلیتی بالامکان می‌باشد.

معنای سخن سوارز آنستکه وی اولاً صورت یافت شده در یک فرد مانند «جان» را اشتراک‌پذیر بوسیله افراد کثیر و یا در معنایی لفظی سهیم‌کننده<sup>۵</sup> افراد کثیر نمی‌داند. ثانیاً کلیت صورت یا طبیعت یافت شده در «جان» را از نوع کلیت اشتراک لغوی بین اشیاء کثیر نیز نمی‌داند. در حالیکه «اسکاتس» اشتراک لغوی را که قابلیت اسناد به افراد کثیر دارد مبنای انتزاع عقلی کلیات می‌داند.

در نظریه سوارز، صورت یک فرد مانند «جان» که کلی بالامکان است فقط یکی از علل جزئی برای مفهوم کلی است که از طریق آن مفهوم کلی، ماهیت «جان» مانند سایر ماهیتهای مشابه او ادراک می‌شود. خلاصه اینکه سوارز معتقد است:

هیچ شکلی از کلی نمی‌تواند بنحو بالفعل، ذاتی و مستقل از ذهن وجود داشته باشد. صورتهای اشیاء فردی درواقع کلیاتی بالامکان هستند که می‌توان بواسطه انتزاع از این صورتهای «کلیات را در نقش بازنمایششان»<sup>۶</sup> ایجاد کرد. با مقایسه نظریه سوارز درباره وابستگی کلیات به ذهن انسان و نظریه نومیالیستی اسکاتس، می‌توان گفت اسکاتس معتقد است «کلی تسمیه‌ای»<sup>۷</sup> موجود در جزئیات، از نوعی وحدت برخوردار است که می‌تواند کلیت امکانی یا اشتراک واقعی را علاوه بر ذهن، در عالم خارج نیز ایجاد کند.

این نزاع در بادی امر از دو تلقی متفاوت سوارز و اسکاتس درباره «نامگذاری» برمی‌آید که در این قسمت به آن پرداخته می‌شود.

5. "Aptitudo ad existendum in multis non est aliqua proprietates realis conveniens naturae communi secundum se ante operationem intellectus." D6, S4, N6.

مخفف Disputationes Metaphysicae که «D» اشاره دارد به disputation، «S» اشاره دارد به Section و «N» اشاره دارد به number.

6. universales in representando.

7. "Res guae universales denominatur, vere in re existunt." D6, S2, N1.

8. The thing - as - conceived.

9. The conception -of- The thing.

نامگذاری عرضی و خارجی می‌داند - نه ذاتی - و لذا ارتباطی علی میان مشابه اصلی (صورت موجود در ذهن) و مشابه فرعی (صورت موجود در فرد) قائل است؛ باین ترتیب که صورت فردی را علت صوری محتوای تصور می‌داند. درعین حال سوارز تصریح می‌کند:

صورت موجود در فرد فقط یکی از علل جزئی برای کلیت صورت ذهنی است و این عقل است که بنحوی فعال، کلی‌سازی مفهوم ذهنی را بعهد می‌گیرد. بنابراین علت کافی عبارتست از: ذهن درک‌کننده و طبیعت شیء.

### کلی بنیادی

سوارز در این متن چند استدلال قرون وسطایی را بکار می‌برد. یکی از استدلال‌ات اینست: صورت در یک انسان خاص مانند «پیتز» نه کلی بالفعل است و نه کلی بالقوه، تا بتواند در معنای بالقوه بطور عددی و بوسیله طبیعت انسان دیگری مورد اشتراک قرار گیرد، بلکه تنها می‌توان گفت که صورت در فرد بنحو بنیادی کلی است، یعنی کلیت صورت یک نامگذاری عرضی است. بعبارت دیگر صورت بنحوی بنیادی قابل اشتراک می‌باشد، یعنی چیزی درباره صورت یک فرد وجود ندارد که همانندی با آن در جهات ذاتی برای صورت فرد دیگری از همان نوع، غیر ممکن باشد و دیگر افراد نتوانند بوسیله همان مفهوم صوری شناخته شوند یا به اندیشه درآیند.<sup>۱۰</sup> و این همان اصل کلیت بنیادی در افراد می‌باشد که باعث می‌شود تا صورت فرد خارجی بتواند مفهومی را که واسطه شناخت افراد دیگر آن نوع شود، تعیین کند.

### طبیعت مشترک

در این مبحث نیز بجاست تا جهت روشن شدن دیدگاههای سوارز مقایسه‌ای میان او و اسکاتس انجام شود.

جان اسکاتس نوعی از وحدت صوری برای انسان قائل و معتقد است. کثرت عددی افراد، صورت مزبور را متکثر نمی‌کند، یعنی تنها یک صورت یا ماهیت در همه انسانها وجود دارد و این وحدت صوری متعلق به طبیعت مشترک انسان، و مستقل از عملکرد ذهن است. در این مورد سوارز نیز - مانند تومیستها - معتقد است که آن وحدت صوری که ماهیت انسانها در آن شریک است بوسیله ذهن، از وحدت عددی افراد انسانی متمایز می‌شود و لذا این وحدت صوری با تکثر وحدتهای فردی متکثر می‌گردد. پس می‌توان گفت بهمان اندازه که صورتهای کثیر، وجود دارند، وحدتهای صوری کثیر نیز موجودند.<sup>۱۱</sup>

سوارز بعکس اسکاتس، معتقد است که تشابه صوری اشیاء تنها بوسیله ذهن متمایز کننده، ادراک می‌شود، یعنی در همان زمان که ذهن متمایز کننده، به اختلافات فردی توجه دارد وحدت جوهری و ماهوی را نیز دریافت می‌کند و در حال توجه به اختلافات میان اشیاء کثیر، وحدت ذاتی را ادراک می‌نماید. و اما درباره این مسئله که ذهن با اندیشیدن به ماهیت، در واقع، افراد مختلف را در یک طبیعت مشترک سهیم می‌کند می‌توان گفت ماهیت - که همان جهت وحدت صوری افراد یک نوع می‌باشد - از شباهت آن افراد انتزاع می‌شود؛ لذا سوارز نیز، مانند آکوئیناس، طبیعت مشترک را امری وابسته به ذهن می‌داند. شایان ذکر است که بعقیده اسکاتس، کلی بگونه‌ای بالقوه و امکانی، بنحوی مستقل از ذهن، در اشیاء خارجی وجود دارد اما سوارز با این تفکر رئالیستی مخالف است و در این راه براهینی ارائه می‌کند که عبارتند از:

۱. فلاسفه برای هر شیء فقط یک ماهیت قائل هستند که تقسیم‌ناپذیری آن به «وحدت ماهوی» آن می‌انجامد.

۲. وحدت ماهوی یا صوری شیء از وحدت فردی یا عددی آن - حداقل بنحو ذهنی - متمایز است درحالیکه اگر از عملکرد ذهن غفلت شود هرگز نمی‌توان در یک شیء مشخص - مانند انسان - چنین تمایزی را جستجو کرد.<sup>۱۲</sup>

سوارز معتقد است که ذاتیات یک شیء، متمایز از آن شیء نیست، بلکه تمایزات همواره از طریق ذهن انتزاع می‌شوند؛ بنابراین وحدت صوری نیز که از ذاتیات یک شیء است جز بطریق عقلی قابل تمایز از شیء نمی‌باشد.

بهرحال او استدلال می‌کند که وحدت صوری یک فرد نمی‌تواند با فرد دیگری مشترک باشد، زیرا هرگاه فرد اولی از بین برود وحدت صوری او نیز منهدم می‌گردد و لذا وحدت صوری شیء دوم باید مستقل از شیء اول باشد؛ بنابراین نمی‌توان وحدت صوری میان افراد کثیر را بدون وابستگی به ذهن، قابل اشتراک دانست.

### شباهت

فرانسیس سوارز معتقد است:

هر یک از افراد - بنحو صوری - فقط یک فرد عینی و خارجی<sup>۱۳</sup> هستند و افراد کثیر که گفته می‌شود دارای یک طبیعت مشترک می‌باشند، حقیقتاً وحدتی واقعی ندارند،

10. D6, S5, N3.

11. D6, S1, N11.

12. Met., VII, q13, n23, (Vol.7, 424); "Potest enim et universale corrumpi ab actu esse, corruptis omnibus singularibus". see also: Rep. II, d3, q1, n5, ox. II, d3, q7, n4.

13. a parte rei.

بلکه وحدت آنها نتیجه یک عملکرد عقلی است که تنها بنیاد آن عملکرد، در اشیاء یافت می‌شود.

از این اصل برمی‌آید که وحدت و اشتراک‌پذیری میان اشیاء در عالم خارج یافت نمی‌شود بلکه در عالم خارج شباهت بین اشیائی که دارای یک طبیعت هستند، مشاهده می‌شود و همین شباهت، اساس و مبنای آن اشتراک می‌شود که عقل به این طبایع اسناد می‌دهد. سوارز معتقد است این شباهت را نمی‌توان وحدت نامید بلکه ایجاد وحدت عملی ذهنی است که براساس شباهت خارجی حاصل می‌شود؛ زیرا شباهت بمعنای عدم تقسیم اشیاء مشابه نیست، بلکه صرفاً بمعنای همانندی میان اشیاء می‌باشد.<sup>۱۴</sup> بنابراین «شباهت در افراد مختلف یک نوع هیچ وابستگی به عملکرد ذهن ندارد و تنها از اشیاء خارجی نشئت می‌گیرد».<sup>۱۵</sup>

شباهت بین اشیایی که از یک طبیعت هستند باعث می‌شود تا آن اشیاء دارای تعریف واحدی شوند که بنحو بنیادی دربردارنده شباهت مذکور بین آن اشیاء، بطریق صوری است و بدیهی است که اصولاً تعریف، کار عقل می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

بنابراین سوارز مفهوم کلی را عبارت از شباهت بالفعل و

عینی نمی‌داند تا بتوان آن را بعنوان کلی مستقل از عقل تلقی کرد. وی معتقد است کلی مانند چتری در عالم خارج نیست که دو شیء مشابه «الف» و «ب» را پوشش دهد، بلکه این دو شیء تنها شباهتی بنیادی دارند که از طریق کاربرد عقل دریافت می‌شود.<sup>۱۷</sup>

بطور خلاصه می‌توان گفت که دو شیء در صورتی بنحو بنیادی مشابه هستند که بتوانند تحت یک مفهوم صوری قرار گیرند و نیز در صورتی بنحو صوری شبیه هستند که تحت یک تعریف قرار گیرند؛ یعنی مفهوم صوری یک طبیعت، برآمده از شباهت گونه‌های مشابه آن طبیعت است و لذا افراد گوناگون درک شده در دفعات مختلف - بنحوی عددی - تحت آن مفهوم صوری قرار می‌گیرند.

همچنین سوارز تمایز وحدتهای صوری و عددی را وابسته به ذهن می‌داند و مفهوم «طبیعت مشترک صوری» را منطقاً متأخر از آن تمایز تلقی می‌کند و لذا هرگز

صورت مشترک را صفت واقعی اشیاء نمی‌داند. درحالی‌که اسکاتس وحدت و اشتراک را از مشخصات واقعی و ذاتی طبیعت موجود در افراد خارجی تلقی می‌کند سوارز اشتراک طبیعت را وابسته به ذهن می‌داند و کلیت آن را نتیجه نامگذاری عرضی و خارجی می‌داند؛ یعنی بعقیده او اشتراک طبیعت، در یک شخص خاص مانند «پیتر» با سایر انسانها، بواسطه نامگذاری عرضی ما حاصل می‌شود و صفت واقعی متعلق به نفس طبیعت «پیتر» نمی‌باشد.<sup>۱۸</sup>

وی معتقد است دو نوع وحدت، وجود دارد: وحدت صوری و وحدت عددی که این هر دو ترکیبی واقعی در اشیاء نیستند، بلکه با عملکرد ذهنی ادراک می‌شوند. فرانسیس سوارز می‌گوید: جز از طریق ادراک ذهنی ما، تمایزی میان طبیعت خاص

«جان» و فردیت «جان» وجود ندارد.

در اینجا بحث از تمایز پیش می‌آید که به توضیح آن می‌پردازیم.

تمایز

تمایز میان «پیتر» و «جان» عبارتست از اینکه «طبیعت انسان در «پیتر» تمایلی به موجود بودن در «جان» ندارد و لذا اشتراکی در طبیعت «پیتر»

و «جان» در خارج و عینیت نمی‌تواند موجود باشد؛ زیرا اگر طبیعت کلی بخواهد در عینیت اشیاء کثیر وجود داشته باشد باید با وجود آن اشیاء یکی شده باشد و در اینصورت این طبیعت در حال اتحاد با وجود یک فرد نمی‌تواند در همان حال با افراد دیگر نیز متحد باشد.<sup>۱۹</sup> و نیز با از بین رفتن فرد اولی، آن طبیعت مشترک نیز از بین می‌رود.

سوارز در مورد تمایزات طبایع خارجی، بعکس وحدت طبیعت مشترک معتقد است که «تمایزات اموری واقعی و عینی هستند، زیرا وقوع تمایز به این معناست که هر دو طرف تمایز بتوانند بنحو بالفعل و همزمان حفظ شوند و یک تمایز هنگامی واقعی است که هر طرف بتواند بطور بلاواسطه، فی‌نفسه و با طرد هر محوری

\* سوارز بعکس اسکاتس، معتقد است که

تشابه صوری اشیاء تنها بوسیله ذهن متمایز کننده ادراک می‌شود، یعنی در همان زمان که ذهن متمایز کننده، به اختلافات فردی توجه دارد وحدت جوهری و ماهوی را نیز دریافت می‌کند و در حال توجه به اختلافات میان اشیاء کثیر، وحدت ذاتی را ادراک می‌نماید.

14. D6, S1, N12.

15. D5, S4, N12.

16. D6, S2, N13.

17. D6, S1, N12.

18. D6, S4, N6.

19. D6, S4, N4.

جهت ارتباط ضروری با شیء سوم حفظ شود.<sup>۲۰</sup> بنابراین تمایز - به عکس کلیت - یک نامگذاری عرضی از جانب عقل نیست، بلکه یک نامگذاری ذاتی و واقعی<sup>۲۱</sup> است و در عین حال باید توجه داشت که تمایز واقع در عالم خارج<sup>۲۲</sup> با تمایز نوعی<sup>۲۳</sup> متفاوت است؛ زیرا تمایز نوعی بین دو جوهر مطرح است در حالیکه در تمایز واقعی می توان یکی را بدون دیگری درک کرد. در تمایز نوعی نمی توان یکی را بدون دیگری ادراک نمود مانند ادراک عقلانیت که مستلزم ادراک حیوانیت انسان می باشد.

حال اگر قرار باشد بر اساس نظریه سوارز تمایز کلی بنیادی، میان اشخاص لحاظ شود این امر نیازمند تخصیص این معنا به فرد مورد نظر می باشد؛ زیرا بعقیده وی طبیعت مشترک جدا از افراد آن، وجود ندارد. هر چند سوارز نیز مانند اسکاتس معتقد است که طبیعت فردی دارای کلیتی بالامکان است اما منظور وی از این کلیت بالامکان با اسکاتس متفاوت است. چنانچه اسکاتس این کلیت بالامکان طبیعت فردی را بنحوی لغوی تلقی می کند در حالیکه سوارز آن را بعنوان یک تشبیه و همانندی - با ملاحظه ارتباط علی فرد با مفهوم ذهنی - عنوان می نماید و معتقد است «اشیایی که با یکدیگر شباهت دارند در یک صورت واحد سهیم می باشند و این شباهت باعث تحقق اشتراک پذیری بنحو بنیادی<sup>۲۴</sup> در خارج می شود».

### روانشناسی تکوینی مفاهیم کلی

با بررسی مبحث «کلیات» در نظریه سوارز و مقایسه آن با کلیات توماس آکوئیناس، هفت اختلاف مشاهده می شود که عبارتند از:

۱. ارتسامات مختلف تولید شده بوسیله عقل فاعلی با انتزاع عقل بمعنای کلیت بخشی<sup>۲۵</sup> متفاوت است؛ زیرا انتزاع عقل بمعنای ماده زدایی<sup>۲۶</sup> می باشد و لذا عقل فاعلی انجام دهنده انتزاعات کلی یا ماوراء الطبیعی نیست بلکه مانند یک طراح نقشه ساختمان، انتزاعات صوری را انجام می دهد و روشن است که این ساختار صوری متأخر از ماده است. در این مبحث تفاوت توماس با سوارز در آنستکه توماس این انتزاع عقل فاعلی را بالفعل و بلاواسطه می داند اما سوارز - مانند اسکاتس - این انتزاع را بنحو امکانی و بالقوه مطرح می کند و سخن از واسطه گری ماده بمیان می آورد و نیز مقایسه اقسام مادی اشیاء را که صورت بالفعل مشترک بین افراد خارجی است برای این انتزاع ضروری می داند.

۲. صور عقلانی ایجاد شده در ذهن بوسیله عقل فاعلی، و نیز صور عقلانی درک شده بوسیله عقل قابل را

می توان صور عقلانی برای افراد خارجی دانست.

۳. امور درک شده بوسیله عقل قابل می توانند مفاهیمی صوری برای افراد گوناگون تولید کنند که مفاهیمی کلی می باشند.

۴. مفاهیم کلی، بوسیله مقایسه و تطبیق عقل قابل با اقسام کثیر تعریف شده در انتزاعات مختلف صوری، حاصل می شوند.

۵. این مفاهیم کلی بوسیله عقل مستقل از خارج شناخته نمی شود بلکه شناخت آنها وابسته به شناخت افراد آن مفاهیم می باشد.

۶. آن دو نوع انتزاع ذاتاً متفاوت از یکدیگر می باشند به این معنا که انتزاع صوری دارای کلیت نیست و انتزاع کلیات، محصول فعالیت عقل فاعلی می باشد بلکه بوسیله عقل قابل حاصل شده است.

۷. شباهت اقسام مرتسم در ذهن، شباهتی برآمده از انتزاع صوری نیست بلکه فقط اتصالی مجازی میان اشیاء خارجی می باشد.

بنابر آنچه گذشت در نظریه سوارز، انتزاع کلیات، حاصل پذیرش عقل قابل و متفاوت از انتزاع صوری - که محصول فعالیت عقل فاعلی است - می باشد. او انتزاع کلیات را بوسیله سه خصیصه از یکدیگر باز می شناسد:

۱. ماده زدایی که بوسیله آن صورت بنحو امکانی و بالقوه قابلیت اشتراک پیدا می کند که همان انتزاع صوری است.

۲. تشکیل یک مفهوم که بنحو امکانی و بالقوه شامل افراد کثیر می شود.

۳. تشکیل این مفهوم که بوسیله تطبیق صورتهای افراد خارجی تحقق می یابد.

عقل، کلیات را در مفهومی هماهنگ، بوسیله انتزاع از اشخاص، بدون حمل کردن به آنها می شناسد که این امر برخاسته از تجربه می باشد زیرا «انسان کلی» بوسیله ملاحظه نکردن «پیتتر» و «پل» بدست می آید.<sup>۲۷</sup>

20. D7, S2, N9.

21. a parte rei.

22. ex natua rei.

23. Modal.

24. fundamentum in re.

25. universalized.

26. dematerialized.

27. IV DE AN., ch.3, n.II: "Intellectus cognoscit proprio conceptu universalia, abstrahendo a singularibus, seu non curando de illis. Haec constat experientia, consideramus enim hominem non considerando petrum et paulum".

## آیا سوارز یک رئالیست میانه‌رو بود؟

سوارز به آن دسته از رئالیست‌های میانه‌رو<sup>۲۸</sup> تعلق دارد که تمایزشان از مفهوم‌گرایان و اصحاب تسمیه، تمایزی مبنایی نمی‌باشد، چنانکه اختلاف‌نظر میان سوارز - بعنوان یک رئالیست میانه‌رو - با مفهوم‌گرایانی چون «اکام» تنها بر سر کیفیت تأثیر علی مفاهیم صوری تحلیلهای تجربی می‌باشد. به این معنا که زمانی که می‌گوییم «جان» و «پیت» از یک طبیعت هستند یعنی همان صورت در

همه انسانها یافت می‌شود، که در این مورد مفهوم‌گرایان معتقدند مفهوم افراد کثیر، در همان مفهوم صورت، وجود دارد و بنابراین حمل صورت به اشیاء معین بوسیله افراد خاص انجام نمی‌گیرد بلکه بنحو علی و بوسیله عقل از طریق مفهوم، تحقق می‌یابد.

باید گفت بیش از آنکه این نظریه با رئالیسم «طبیعت مشترک» اسکاتس اختلاف داشته باشد بطور بسیار محسوسی با رئالیسم شخصی<sup>۲۹</sup> سوارز متفاوت است. زیرا رئالیسم سوارز متشکل از این حقیقت است که آن مفهوم صوری که عقل قابل دارنده آنست و در ملاحظه یک شخص ارائه شده یا یک گروه از اشخاص شبیه متمین، به خدمت گرفته می‌شود، تنها از ذهن بر نمی‌آید بلکه بنحوی صوری و بوسیله شیء خارجی تعیین می‌یابد که آن صورت شیء شخصی و جزئی در واقع برای محتوای انواع مرتسم در ذهن دارای علیت صوری است. عبارت دیگر مفهوم صوری در عقل قابل نیز از آن صورت جزئی و شخصی نشأت می‌گیرد.<sup>۳۰</sup>

به این ترتیب مفاهیم کلی نیز مانند مفاهیم جزئی، بطور کامل از ذهن بر نمی‌آیند و ذهن در تشکیل مفاهیم، دارای آزادی کامل نیست بلکه مفاهیم شکل گرفته تحت تأثیر حضور اشیاء خارجی و تجربیات مربوط به آنها قرار دارند. به این ترتیب می‌توان گفت صورتهای اشیاء خارجی، صافی یا تعینات صوری مفاهیم ذهنی می‌باشند. سوارز معتقد است برای مفاهیم صوری ما، یک بنیاد و مبنای واقعی در خارج یافت می‌شود و لذا رئالیسم سوارز را می‌توان نوعی رئالیسم خردمندانه قلمداد کرد.

در یک جمع‌بندی می‌توان وجه اشتراک سوارز با آکوئیناس، اسکاتس و اکام را - در سنت مدرسی مبحث کلیات - نکاتی مابعدالطبیعی دانست که عبارتند از:

۱. هیچ کلی‌ای بنحو مستقل از عملکرد ذهن و وجود اشیاء خارجی یافت نمی‌شود.

۲. هر چیزی که بنحو واقعی - یعنی مستقل از ملاحظه

\* اسکاتس این کلیت بالامکان طبیعت فردی را بنحوی لغوی تلقی می‌کند درحالیکه سوارز آن را بعنوان یک تشبیه و همانندی - با ملاحظه ارتباط علی فرد با مفهوم ذهنی - عنوان می‌نماید و معتقد است «اشیایی که با یکدیگر شباهت دارند در یک صورت واحد سهیم می‌باشند و این شباهت باعث تحقق اشتراک‌پذیری بنحو بنیادی در خارج می‌شود».

ذهن آدمی و هر ذهن دیگری بجز ذهن خداوند - وجود دارد یک شیء شخصی یا جزئی معین و یک جوهر اصیل است. ۳. کلی بالفعل یک عقلانیت<sup>۳۱</sup> و یک وجود ذهنی است که «مفهوم» نامیده می‌شود که وجودش بنحو شباهت‌آمیزی حاصل عملکردهای ذهن ادراک‌کننده می‌باشد.

۴. بنیادی عینی، خارجی و مستقل از عملکردهای<sup>۳۲</sup> ذهن برای کلیت مفهومی، که همان کلی بالفعل، است وجود دارد.

۵. مبنای عینی کلیت مفهومی، همان صورت یافت‌شده در فرد خارجی است.

۶. مبنای عینی کلیت مفهومی، بوسیله نامگذاری عرضی، کلی نامیده می‌شود یعنی حاصل شباهت اسنادی مبتنی بر رابطه علی‌ای است که میان مبنای عینی و کلی بالفعل موجود در ذهن، وجود دارد.

۷. مفهوم کلی، حاصل یک جریان انتزاع است که بوسیله ذهن صورت می‌گیرد.

۸. شباهتی واقعی میان افراد یک نوع وجود دارد که مبنای طبیعت مشترک یا ماهیت می‌باشد.

و اما درباره نظریه روانشناسانه مشترک میان سوارز، اکام و اسکاتس می‌توان دسته‌بندی زیر را مطرح کرد:

۱. روشی که براساس آن صورتهای افراد، بعنوان مبنای عینی برای مفهوم کلی تلقی می‌شوند.

۲. تحلیل این ادعا که دو شیء بخاطر داشتن وجه اشتراکی شبیه یکدیگر هستند.

و لذا می‌توان گفت سوارز و اسکاتس در نظریه روانشناسانه‌شان درباره کلیات بسیار شبیه یکدیگر هستند.

\* \* \*

28. D6,S5,N1.

29. Particular-realism.

۳۰. این سخن درباره «علت صوری» در واقع سخنی استعاری است زیرا سوارز معتقد است که کیفیات مانند جواهر دارای صورت نیستند.

31. ens rationis.

32. Foundetion in re.